

پرسیمان آقا محمد بیدآبادی و ملا محمد قاینی

علی کرباسی زاده اصفهانی

درآمد

همان طور که در شماره‌های پیشین این فصلنامه گفتیم،^۱ بیشتر آثار به جای مانده از حکیم و عارف بزرگ قرن دوازدهم هجری، آقا محمد بیدآبادی، به صورت مراسله و نامه‌هایی است که در پاسخ به رهروان معرفت و برای ارشاد و راهنمایی پویندگان طریقت و جویندگان حقیقت مرقوم فرموده است. مطابق گزارشی که در آن جا آوردیم، برخی از نامه‌ها و مکاتبات حکیم بیدآبادی هنوز به چاپ نرسیده است و ما برای نمونه دو مورد از آنها را در آن شماره تحت عنوان «دو نامه منتشر نشده» ذکر کردیم. با این حال، مصحح محترم رساله حسن دل - از نامه‌های حکیم بیدآبادی - در مقدمه چاپ دوم این رساله،^۲ عنوان منتشر نشده بر دو نامه مذکور را صحیح ندانسته و متذکر شده‌اند که نامه اول قبلاً توسط آقای مدرسی طباطبایی و سپس در مجله پیام حوزه چاپ شده است. نگارنده توضیحی را در این جا لازم نمی‌بیند مگر آن که نویسنده محترم مذکور را به همان گزارش ذکر شده در مجله حوزه اصفهان، ش ۳ ارجاع دهد.

۱- ر.ک: فصلنامه حوزه اصفهان، ش ۳، صص ۶۲-۶۳.

۲- علی صدرایی خوبی ۱۳۸۰: رساله حسن دل.

این نویسنده فاضل و محترم که در حال جمع آوری تمامی نامه‌های حکیم بیدآبادی و چاپ آن هستند، لازم است توجه بیشتری نمایند تا مبادا حداقل از نامه‌ها و مکاتباتی که قابل دسترسی است، غفلت شود. در هر حال، از جمله این نامه‌ها - که این یکی نیز تاکنون انتشار نیافته - نامه آقا محمد بیدآبادی در پاسخ به ملا محمد قاینی است.

شیخ محمد قاینی، فرزند محمد باقر، از علمای پرهیزگار و فضیلتی روزگار و صاحب تصانیف و رسائل متعدّد در علوم مختلف اسلامی، از جمله فقه و اصول و رجال، بوده است. صاحب کتاب بهارستان در شرح حال مرحوم قاینی چنین می‌نویسد:

«مصنّف کتاب مختلف الرجال و رساله فواید رجالیه است. هر دو کتاب در یک مجلد در مشهد مقدس به نظر رسیده، در غایت تحقیق و تدقیق است در باب خود، و بر طریقه وحید بهبهانی آقا باقر نوشته است و بر آن نسخه، که در مشهد مقدس در کتابخانه بعضی از علما موجود است، خط مصنّف که از برای بعضی از فضیلتی درس خود اجازه نوشته مرقوم بود، و اسم والد مشار الیه محمد باقر است، و مولانا یحیی القاینی خطبه و دیباچه‌ای بر مختلف نوشته و در آن مدح بلیغی از مصنّف کرده. و قال انه من أفاضل زماننا و هو العالم الكامل الذی قائم بالاستقلال فی تصنیف الأصول و الفقه و الرجال، نحریر الزمان و وحید الدوران سمي حبيب الملك المنان دام ظلّه العالی و لقد صنّف فی کلّ العلوم المذكورة...»^۱

ملا محمد قاینی، که ظاهراً از تلامذه وحید بهبهانی و نیز از شاگردان و مریدان حکیم بیدآبادی بوده است. مدّتی چند در دار العلم اصفهان از مصاحبت و ارشادات و مواعظ حکیم بیدآبادی بهره‌مند بوده و به دستورات ذکر و سلوکی او عمل

می کرده است. مرحوم قاینی سپس سالیانی چند از اصفهان دور شده و ظاهراً در شهر و ولایت خود سکونت می نماید. پس از مدت ها مفارقت از معشوق و محبوبش، که برای او بسیار سخت و ناگوار بوده، شروع به نوشتن نامه و درخواست راهنمایی می نماید و از او می خواهد که با توجه به این که چند سالی است دو مرتبه به امور دنیوی مشغول شده و درس و بحث ظاهری و مناصب و مقامات صوری او را از شاهراه اصلی حقیقت دور انداخته است، او را ارشاد فرموده و با نظر لطف و نصایح حکیمانه اش او را یاری نماید.

از پاسخ عارف بیدآبادی به نامه مرحوم قاینی معلوم می شود که این نامه و پاسخ آن در سال ۱۱۸۶ قمری نوشته شده و ارتباط این دو بزرگوار تا سال مذکور - یعنی دو سه سال پیش از فوت بیدآبادی - تداوم داشته است. همچنین نثر ادیبانه و انشای بلیغ و فصیح ملا محمد قاینی و عبارات عالمانه او، از این نامه به خوبی آشکار است.

در این جابر خود لازم می دانم تا از عالم محقق متبع و علامه رجالی شناس نامدار معاصر جناب آقای حاج سید محمد علی روضاتی که نامه قاینی و پاسخ بیدآبادی را در اختیار نگارنده قرار دادند، سپاسگزاری نمایم. معظّم له همچنین با صبر و حوصله تمام، اشکالات موجود در قرائت متن را برطرف نموده و تذکرات مفیدی ارایه فرمودند. از خداوند مئان سلامتی و توفیق روزافزون حضرتشان را خواستارم.

گفتنی است این نامه در مجموعه ای خطی به خط علی محمد بن محمد علی هزارجریبی، همراه با نامه های دیگری از حکیم بیدآبادی و نیز رسایلی از سید حجة الاسلام، حکیم سهروردی و علامه مجلسی و غیره موجود است. اینک متن نامه و پاسخ آن را به محضر خوانندگان گرامی تقدیم می نمایم.

نامه ملا محمد قاینی به آقا محمد بیدآبادی

[بسم الله الرحمن الرحيم]

به موقف عرض عالی می رساند که هرگاه آفتاب الطاف ملازمان عالی بر تو استعلا بر روزن احوال خسران مال این غریق لُجّة سوء فعال اندازد و سرگشتگان وادی

بی سرانجامی را با شعله یادآوری نوازد. فَللهُ الحمد و المنة حیات مستعار ظاهری که «در معنی بود مرگی به صورت زندگی» در کالبد هیولایی نمود بی بود دارد و صبح و شام بل علی الدوام تخم وصول به شرف ملازمت را در سرزمین آرزو می‌کارد ولی نظر به مصداق:

چه مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم نکنند سود وقت بی‌بصری
از کشتزار امید سبزه نمی‌درود و راه آن مقصد را به قدم و اماندگی می‌رود و در
گلشن امید جز گل یأس نمی‌چیند و در ماده وجود خود استعداد دریافت این موهبت
عظمی را نمی‌بیند:

من ذره تو آفتاب تابان هیهات کجا تو و کجا من

«یا حسرتی علی ما فرطتُ فی جنبِ الله»^۱ از شوره زار سینه محبت دینه می‌روید
و اوانی شخص آرزو گل کریمه «لا تفتنوا من رحمة الله»^۲ در گلشن امید می‌بوید؛
نمی‌داند که آخر از گلزار آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند گلی خواهد چید و جذبه
شوقی از دیار وصال به این خالی نژاد^۳ وادی حرمان رسید یا بسمل وار^۴ در فضای
بی‌منتهای نومیدی خواهد تپید. آه! واغوثاه! یا للمشکی! عند وقت الصبر و اشتد
الرجا، آه! چه می‌گویم و چه می‌سرایم، رویی به طبانچه سرخ دارم و در عین ناامیدی
دست‌امیدی مانند امیدواران از جیب آرزو بر می‌آورم و الراه نارفته در فکر
وصول شب و روز تخم نا کشته در فکر درو.

منم آن تاجر آشفته که سرمایه دین زال دنیا ز کفم برده به دستان و حیل
چه شود اگر همت و الأهتمام عالی بدرقه سفر بی زاد و توشه این بی‌سپر وادی
حرمان گردد تا شاهراه مقصود را به دستگیری آن مرشد کامل در نوردد. شاید از
میخانه ارباب ذوق و عرفان، باده حقانیت نشود و در قطع علایق جسمانی به مقراض

۲- زمر / ۵۳

۱- زمر / ۵۶

۳- احتمالاً «خاکی نژاد» صحیح است.

۴- بسمل: هر حیوانی که آن را ذبح کرده و سربریده باشند و یا به شمشیر کشته باشند. و وجه تسمیه‌اش آن است که در وقت ذبح کردن «بسم الله الرحمن الرحيم» گویند. بسمل به معنای بردبار و صاحب حلم نیز آمده است. (فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۵۳۶)

ہمت شاہدان روحانی کوشد.

تو کہ کیمیا فروشی نظری بہ قلب ماکن کہ بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی
الحاصل زبان درازی تا چند و ہرزہ درایی تاکی، در جمیع امور خود سرگردان و
در ہمہ حال مضطرب و حیران، نہ امور اخروی بہ کام و نہ امر دنیا انتظام.

نہ در مسجد گذارندم کہ رندی نہ در میخانہ کین خمّار خام است
سہل باشد اگر نظر ملاطفتی بہ این مسکین گشایند.

پاسخ آقا محمّد بیدآبادی بہ نامہ ملا محمّد قاینی

[بسم اللہ الرحمن الرحیم]

بہ عرض می‌رساند کہ اشتغال بہ امور متعارفہ، شغل مردم فارغ بال، بلکہ مبنای
ضیاع اوقات و تیرگی حالات است. خلاصہ مطلب آن کہ از ہنگام مفارقت الی الآن
کہ اوایل بہار سنہ ۱۱۸۶ است، در تموج بحر ذوات عطوفت ہواداری سحاب
مرحمت از ابر نسیان قلم شفقت سہ قطرہ باران ملاطفت چکیدہ و در صدف سینہ
دوستان محمّد و علی، دریا دریا جواہر اخلاص حاصل گردیدہ و بہ اعتبار ضیق
مجال و ناخوشی حال، یک مرتبہ، بہ تحریک غریزی، از فارس قلم در عرصہ میدان
صفحہ صفیحہ الاخلاص بہ جولان آورده، تخته پارہ چند از کلمات نصایح آمیز بہ
ہم ضمّ نمودہ کہ سفینہ النجاة غرقی بحر ہیولانی می‌تواند شد.

نہایت، از آن جا کہ سہام مواعظ واعظ غیر متعظ را مانند تیر بی‌پر و پیکان جستہ
از کمان شکستہ نشانی از اصابہ ہدف استماع و قلوب نمی‌باشد، بعد از مدّت ہا نالہ
واغوثاہ و فغان یا للمشتکی می‌شود. جان برادر، پر مشخص است تا فاعل قوی
مستعدّ تامّ الاستعداد نہ پیوندد، بر ہیولی صورتی فایض نمی‌شود و افاضہ قدری از
استعداد از مبدأ فیاض موقوف بہ جنبش قابل است. «لیس للانسان الا ما سعی» جمع
ضدّین مُحال:

ہم خدا خواہی و ہم دنیای دون این خیال است و مُحال است و جنون

«حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة»^۱ و «الزهد مفتاح كلّ خير» و «الدنيا والآخرة صرّتان»^۲ و «ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه»^۳ یک دل دادی بس است یک دوست تو را.

تحصیل دنیای دنی بی منتهی نمی شود

تحصیل آخرت به هوس از کجا شود

رفیق اهل غفلت عاقبت از کار می ماند

چو پای خفت پای دیگر از رفتار می ماند

قال الله تعالى: ﴿ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون﴾^۴، «أما الحیوة الدّنیة لهو و لعب و لغو»^۵، «و الكرام اذا مروا باللغو کراماً و اذا خاطبهم الجاهلون المشتغلون باللّهو و اللّعب قالوا سلاماً»^۶.

صاحب بصیرت را کلام الهی نصیحت بس است، و بدون ریاضات شرعیّه، خیال تحصیل کمالات نفسانی نمودن محض هوس است. آدمی باید نوعی نماید که او را در حرکت و سکون نیت صادقی باشد و هر یک از آن دو، به محض امتثال شریعت، از او سر نزنند؛ نه به عادت و شهوت طبیعت و فرمایش قوا و مشاعر حیوانیت. و این معنی ریاضت که توسن نفس سرکش را لحظه ای از لحظات به خود وانگذارد؛ «ترک نفسک هواها»، توسن نفس را سعی لها فی رواها، بلکه پیوسته لجام شریعت بر سر آورده به دست ریاض طریقت جاده به فرمایش عقل غیر مشوب به وهم مبرّا از امراض مسریّه نفسانی، مؤید به تأییدات روحانی، سیر و سلوک طریق حقیقت نماید و در همه منازل و مراحل از مرافقت و هم سفری با اشار، محترز بوده باشند؛ و معیار حبّ دنیا است جاهاً و اولاد کثرت^۷. محبّ دنیا رفیق نااهل است، خواه در لباس شیخ

۱- اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب حبّ الدنيا و الحرص علیها، روایت ۸

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۰۰. ۳- احزاب / ۴.

۴- انعام / ۹۱.

۵- برداشتی است از این آیه شریفه: ﴿أما الحیوة الدّنیة لعبٌ و لهو...﴾ (محمد / ۳۶).

۶- «و اذا مروا باللغو کراماً» بخشی از آیه شریفه ۷۲ از سوره فرقان، و «اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً»

نیز بخشی از آیه شریفه ۶۳ از همین سوره است. ۷- احتمالاً «کثرتاً» صحیح است.

و درویش جلوه نماید، یا در عرصهٔ معركةٔ امامت و وعظ خود آرایبی نماید، یا در مدرس محدث و مجتهد بساط خود فروشی چینند. بلکه آنچه مشاهده می‌شود، در این اعصار، اکثر ایشان از غولان آدمی بیکر و قُطَاع طریق آخرت می‌باشند؛ آینه تار و آینه داران تمام لال، طوطی چه یاد گیرد از این بی‌کمالی‌ها. و زاهد حقیقی در دنیا رفیق موافق است، از هر صنف خواه باش. «قیل: یا روح الله! مَنْ نُجَالِسُ؟ قَالَ: مَنْ يُذَكِّرُكَمُ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ وَ يُرْغِبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلِهِ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ»، «اذا رأيتم العالم مُحِبًّا لِدُنْيَاهِ فَاتَّهَمُوهُ فِي دِينِكُمْ».

محب دنیا پیوسته به اتباع شهوات نفسانی و اشتغال به مشتهیات حیوانی، استیفای لذات جسمانی در حمیم سوزان یا در پی تحصیل آنها شهر به شهر سرگردان و در حسرت آنها با دیدهٔ گریان و جگر بریان است و ادراک این معنی کمابینگی موقوف به بیداری اطفال طبیعت از خواب غفلت و ترک لذت و شهوت است؛ و این امر بر نازنینان خود پسند بسیار بسیار دشوار است.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی

هزار ساله ره است از تو تا مسلمانی هزار سال دگر تا به شهر انسانی
 طفل نفس از شیر دنیا باز کن آنگه او را با ملک انباز کن
 گر تو این انبان زنان خالی کنی پُر زگوهرهای اجلالی کنی
 «الجوع سحاب يمطر الحكمة»^۱. سالک باید به دل از جاه و مال دنیا بی‌رغبت باشد؛ نه آن‌که به زبان و گفتگو زاهد، و به دست و پا و دندان پنج پنج گیرد. و تا اول به اکراه بر نفس زور نیاورد و ترک فضول مباحه نکند از حرام مُحترز نشده، به درجهٔ زهد نرسد. اول درجهٔ سلوک، ترک عوایق است و التَّخْلِيَةُ قَبْلَ التَّحْلِيَةِ.

باکه گویم اندرین ره زنده کو بهر آب زندگی پوینده کو

و این معنی مستلزم ترک تحصیل معیشت به قدر ضرورت نیست؛ «طلب الحلال

۱- تحف العقول، سخنان کوتاه پیامبر ﷺ، شماره ۶۰.

۲- این روایت در برخی منابع به این صورت آمده است: «الجوع سحاب الحكمة فاذا جاع العبد مطر بالحكمة» (ر.ک: جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی، ص ۵۱۳).

فريضة^۱ و «الکاذة على عياله كالمجاهد في سبيل الله»^۲، «ملعون ملعون من كل عياله على غيره»^۳. لکن بشرط الاكتفاء و بقدر الکفاف و الاجتناب عن الحرص و الاسراف. رحم الله امرء استمع القول فاتبع احسنه^۴، ثم عرف قدره و لم يتعد طوره. «آرزو می خواه ليک اندازه خواه».

هر کس که ز شهر آشنایست داند که متاع ما کجایست
«العاقل يکفيه الاشارة و الجاهل لا ینفعه التطویل فی العبارة»، «در خانه اگر کس است یک حرف بس است»، و السلام علی من اتبع الهدی^۵.
محبان ملاذا، قلمی گرفتم سخن چنین آمد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- صاحب بحار الانوار از رسول اکرم ﷺ چنین روایت کرده است: «طلب الحلال فريضة على كل مسلم و مسلمة» (ج ۹ / ۱۰۳).
۲- وسایل الشیعه، ج ۱۲، باب ۲۳، ح ۱، ص ۴۳.
۳- همان، باب ۶، ج ۱۰، ص ۱۸. از امام صادق به نقل از رسول اکرم ﷺ آمده است: «ملعون من کله علی الناس».

۴- اشاره است به آیه ۱۸ از سوره مبارکه زمر: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾.

۵- طه / ۴۷.